

ياسر حبيب (2) :

2. السؤال والجواب منقول من هذا الموقع:

موقع القطرة لرؤى ومحاضرات الشيخ ياسر الحبيب. (ما هو ردكم على نظرية (داروين) في التطور؟). متاح على:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

ياسر حبيب (2) :

2. اين پرسش و پاسخ از اين سايت نقل شده است:

سایت قطره برای چشم‌اندازها و سخنرانی‌های شیخ یاسر حبيب، (نظر شما در مورد نظریه تکامل داروین چیست؟).

قابل دسترس در نشانی:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

«ما هو ردكم على نظرية (داروين) في التطور؟

السؤال:

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الأطيبين الأطهرين واللعنة الدائمة الوبيلة على

أعدائهم وظالمهم أجمعين

أنا شاب جامعي أدرس علوم الحياة وجسم الانسان و جامعتي تعتمد المنهج الاجنبي

الذي يتابع كل جديد في العالم من الناحية العلمية. أن مسألة كيف أن الله خلق الأرض

والكائنات الحية هي مسألة واضحة في القرآن الكريم بالرغم من وجود بعض

التعقيدات. المشكلة هي أن أستاذي الذي يشرف على تدريسي المواد المهمة هو

نصراني، علماني، مثقف وذكي جداً، و لكن دائماً نواجه مشكلة أنه يؤمن بنظرية

(نظرية دارون) أن الانسان كان حيواناً، والذي زاده ثقة اليوم بحث نشر يقول أن

الخريطة الجينية لحيوان الشمبانزي هي مناسبة بنسبة 96% للانسان، وبصراحة أنا

واصدقائي لا نجد البراهين الدينية المناسبة لاقناعه، وطبعاً نكون مسؤولين عن أفكاره

في الامتحان. ما تعليقكم على الموضوع، وكيف يمكن أن تساعدوني لتحصيل الثقافة

اللازمة لمجاوبته، وما هي الكتب التي يمكن ان تفيدني. الجواب:

باسمه تقدست أسماؤه. وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته.

بغض النظر عن البراهين الدينية فإن البراهين العقلية والعلمية أيضا تسقط نظرية داروين في التطور، ولو كان أستاذك أكثر اطلاعا لتخلى عن اعتقاده هذا، فيوما بعد يوم بدأ يتلاشى إيمان علماء الطبيعة بهذه النظرية مع ظهور الحقائق الجديدة، ويكفيك أن تعلم أنها إلى اليوم تسمى في قاموسهم "نظرية" وهو ما يعني أنها مخدوشة علميا وليست ثابتة حتى الآن، إذ لو كانت ثابتة لأسموها "حقيقة علمية"»(1).

١. موقع القطرة لرؤى ومحاضرات الشيخ ياسر الحبيب. (ما هو ردكم على نظرية (داروين) في التطور؟). متاح على:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

«نظر شما درباره نظریهء تکاملی داروین چیست؟»

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد الاطيبين الاطهرين و اللعنه الدائمه الويله على
اعدائهم و
ظالمهم اجمعين

من يك جوان دانشجو هستم که در زمینهء علوم زیستی و آناتومی انسان درس میخوانم. دانشگاه من بر اساس متدهای خارجی کار می کند که در آن، هر چیز جدید علمی در جهان دنبال می شود. این موضوع که خداوند چگونه زمین و جانداران را آفریده، با وجود برخی پیچیدگی هایی که دارد، در قرآن کریم روشن است. مشکل اینجا است که استاد من که برخی درس های مهم را به من آموزش می دهد، مسیحی، سکولار، روشن فکر و بسیار باهوش است ولی ما مرتب با این مشکل روبه رو هستیم که وی به نظریهء داروین که می گوید انسان، حیوان بوده است اعتقاد دارد. آنچه امروزه وی را در این باور راسختر نموده، تحقیقی است که منتشر شده و می گوید ۹۶ درصد نقشهء ژنوم شامپانزه ها مشابه انسان است. واقعیت آن است که من و دوستانم دلایل دینی مناسبی برای اقناع وی نمی یابیم و طبیعتاً ما در امتحان باید طبق افکار وی پاسخ بدهیم. پاسخ شما به این موضوع چیست و چگونه من را در کسب فرهنگ لازم به جهت مجاب نمودن ایشان یاری می نمایید و کتبی که می تواند برایم مفید باشد، چیست؟

پاسخ:

باسمه تقدست اسماؤه، و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته.

صرف نظر از براهین دینی، دلایل عقلی و علمی نیز نظریهء داروین در خصوص تکامل را از درجهء اعتبار ساقط می کند. اگر استاد شما اطلاعات بیشتری داشت، از

این اعتقادش دست می‌کشید. با پدیدار شدن حقایق جدید، روزه‌روز عقیده دانشمندان علوم طبیعی به این نظریه کم‌رنگتر می‌شود. همین شما را کافی است بدانید که آنها تا امروز این موضوع را در فرهنگ لغت خود “نظریه” می‌نامند و این به آن معنا است که قضیه از لحاظ علمی مخدوش و تا به حال ثابت‌نشده است. چرا که اگر ثابت‌شده بود، آن را یک “حقیقت علمی” نام می‌نهادند. «(1).

1. سایت قطره برای چشم‌اندازها و سخنرانی‌های شیخ یاسر حبیب، (نظر شما در مورد نظریه تکامل داروین چیست؟).

قابل دسترس در نشانی:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

رد: هذه معلومة جديدة يقدمها لنا وهي أن تسمية نظرية - بحد ذاتها - في العلوم الاكاديمية تعني أنها غير ثابتة، أي إن نظرية فيثاغورس غير ثابتة، ونظرية النسبية الخاصة غير ثابتة، وهكذا بقية النظريات في الرياضيات والفيزياء والهندسة وغيرها من العلوم كلها غير ثابتة؛ لأنها تسمى نظريات!!!

پاسخ: اینها اطلاعات جدیدی است که او در اختیار ما می‌گذارد مبنی بر اینکه در علوم دانشگاهی، نامیدن چیزی به عنوان “نظریه” به‌خودی‌خود یعنی ثابت‌نشده! بر این اساس نظریه فیثاغورس ثابت‌نشده است! همچنین نظریه نسبیت خاص و دیگر نظریات مطرح در ریاضیات، فیزیک، هندسه و دیگر علوم تماماً ثابت‌نشده است؛ زیرا اینها را نظریات می‌نامند!!

مع العلم أن كلمة نظرية في العربية مثلاً نسبة إلى النظر، أي البحث والتفكير والتدقيق والحساب واستخلاص النتيجة العلمية من مقدماتها، وهي في مقابل البديهية التي لا تحتاج إلى أعمال النظر لمعرفة، ولا يمكن لشخص لديه أدنى اطلاع أن يقول: إن وصف طرح معين بأنه نظرية يعني أنه غير ثابت، فالنتائج العلمية الكبرى التي يصل لها العلماء تسمى نظريات.

بعلاوه واژه عربی نظریه از ریشه “نظر” است؛ که برای بدست آوردن نتیجه از پیش فرضها نیاز به جستجو، کاوش، اندیشه، دقیق شدن و محاسبه داریم ولی برای درک اصول “بدیهی”، برخلاف نظریه نیازی به مطالعه و بررسی نمی باشد. امکان ندارد کسی که کمترین آگاهی دارد، بر این عقیده باشد که نامیدن یک طرح و ایده خاص به “نظریه” مترادف است با ثابت نشدن آن ایده. نتایج سترگ علمی که دانشمندان به آنها دست می یابند، نظریه نام دارد.

أما مسألة الحقيقة المطلقة فالعلم الاكاديمي المنظم لا يتبنى مفهوم الحقيقة المطلقة لهذا مهما كانت العلوم مثبتة وحتى لو أثبتت بحسابات رياضية دقيقة ومشاهدات لا تقبل الشك فإنها تسمى نظرية؛ لأنها في العلم الاكاديمي لا تعفى من المراجعة والبحث أبداً فحتى لو كان الأصل معفياً من المراجعة للقطع بصحته فإن تفاصيله ممكن أن تراجع وتصحح.

اما موضوع آن است که علوم آکادمیک سازمان یافته، مفهوم حقیقت مطلق را اختیار نمی کند، حتی اگر این علوم ثابت شده باشند و با محاسبات دقیق ریاضی و مشاهداتی که شک و تردید در آن راه ندارد، صحت آنها ثابت شده باشد، نظریه محسوب می شوند؛ چرا که در علوم آکادمیک بحث و بررسی به هیچ وجه تعطیل بردار نیست و اگر فرضاً درباره یک اصل علمی - به دلیل صحت و استواری آن - بررسی و بازبینی صورت نگیرد، جزئیات آن ممکن است همچنان محل نقد و اصلاح باشد.

ووصف المادة العلمية بأنها نظرية ومن ثم تبنيها من قبل الجامع العلمية العريقة حول العالم ومن الجامعات حول العالم وتدرسيها على أنها نظرية علمية صحيحة يعني أنها ليست مجرد فكرة يعتقدونها شخص أو مؤسسة بل هي مادة علمية استدلت عليها بأدلة علمية تخضع لمنهج علمي صارم، كما أنها

مرت وصمدت أمام اختبارات تشكيكية معقدة وصارمة فالعلم الحديث يقوم على منهج التشكيك المنظم، كما أن تنبؤاتها لا بد وأن تكون قد طابقت الواقع فالنظرية يتم تقييمها على أساس مطابقتها لتنبؤاتها للواقع وقد صح كل ما تنبأت به نظرية التطور خصوصاً بعد ظهور علم الجينات والتشريح المقارن الدقيق ولم يثبت مثال واحد لعدم مطابقتها ما تنبأت به نظرية التطور مع الواقع الذي ينكشف يوماً بعد يوم مع تطور العلوم والقدرة على الفحص والتجربة.

نظريه خواندن يك مقولهء علمى، تأييد آن از سوى دانشگاهها و محافل وزين علمى در گوشه و کنار جهان و تدریس آن بهعنوان يك نظريهء علمى درست و استوار، به آن معنا است كه اين نظريه صرفاً محصول اندیشهء يك شخص يا نهاد نبوده، بلكه يك حقيقت علمى است كه بر درستی آن شواهد علمى بهدست آمده از روشهاى دقيق علمى اقامه گشته است. كما اينكه نظريهء مزبور از بوتهء آزمایشهاى پیچیده و دقيق تشكيكى سربلند بیرون آمده است. دانش امروزی رویکرد سیستماتيك تشكيك را برگزیده است و از همین رو پیشبینیها باید حتماً با واقعیتهاى جارى همخوانى داشته باشند. نظريه را بر اساس میزان همخوانى پیشبینیهاى آن با واقعیت میسنجند. تمام پیشبینیهاى نظريهء تكامل بر واقعیت منطبق است و اين تطابق بهويژه پس از پیدایش علم ژنتيك و كالدشناسى تطبيقى، شدت گرفته و حتى يك نمونه از عدم مطابقت ایدهپردازیهاى اين نظريه با واقعیتهاى كه روزبهروز با پیشرفت علوم و توانایى بشر بر پژوهش و آزمایش كشف می شود، بهدست نیامده است.

فمحاولة التقليل من أهمية علم أكاديمي معين فقط لأنه يسمى نظرية هي محاولة بأسة ويرثى لحال صاحبها؛ لأن العلم المعاصر كله لا يتبنى مفهوم الحقيقة المطلقة، فمن يرد نظرية علمية ولا يقبلها لهذا السبب فقد رد أمهات العلوم المعاصرة؛ لأنها مبنية على ذات المنهج البحثي والتشكيكي. انتهى.

بنابراین تلاش برای کاستن از ارزش یک علم آکادمیک خاص فقط به این دلیل که نظریه نام دارد، تلاش زبونانه‌ای است که باید به حال صاحب چنین عقیده‌ای افسوس خورد. زیرا دانش امروزی به‌طور کلی چیزی به‌نام حقیقت مطلق را نمی‌پذیرد؛ بنابراین کسی که با استناد به این دلیل، یک نظریه علمی را رد می‌کند و آن را قبول نمی‌نماید، در واقع علوم پایه معاصر را رد کرده؛ زیرا بر رویکرد پژوهش و تشکیک استوار شده است. پایان.

«إن داروین إنما قدّم افتراضا ليس إلا، ثم جاء من هم بعده مستميتين لإثبات ذلك الافتراض فقاموا بجولات كشفية في أنحاء العالم للحصول على أحافير أو متحجرات تثبت التطور وارتقاء الأجناس من نوع لآخر، وعندما عثروا على بعض أحافير القردة التي اعتبروا أنها تشبه الإنسان صاحوا بكل بهجة: "ها هو الإثبات! الإنسان قد تطوّر من القرد!"

وفلسفوا ادعاءهم هذا ب أن القرد قبل حوالي ثمانية ملايين سنة قد طوّرت نفسها جينيا للتكيف مع متغيرات الطبيعة، فبدأت تمشي على قدمين بدلا من أربع قبل نحو أربعة ملايين سنة، وهكذا انفصلت عن القرد وكونت جنسا جديدا مع مرور الزمن فأصبح هذا الجنس هو الإنسان!

وعندما يُسأل هؤلاء عن دليلهم العلمي على ما يزعمون؛ يجيبون بالقول أنه التشابه الجيني بين فصيلة الإنسان وفصيلة القردة، والأحافير أو المتحجرات التي تثبت حدوث هذا التطور لوجود فصيلة يظهر منها أنها متداخلة وتحل محلا وسطيا بين الإنسان والقرد.

فدليلهم هو "التشابه" فقط! وهو دليل مضحك حقا ويبعث على السخرية، فهل لأن هناك تشابها بين هذه الفصيلة وتلك بنسبة معينة يعني بأن هذه الفصيلة قد اشتقت من تلك! وهل لأننا نجد أن هناك تشابها بين النمر وبين القطط يعني بأن النمر مثلا تطورت من القطط!«(1).

١. موقع القطرة لرؤى ومحاضرات الشيخ ياسر الحبيب. (ما هو ردكم على نظرية (داروین) في التطور؟). متاح على:

«داروین، چیزی بیش از یک «فرضیه» را مطرح نکرد. سپس بعد از او افرادی سینه چاک آمدند تا این فرضیه را اثبات کنند. آنها به سفرهای اکتشافی در سراسر جهان روی آوردند، تا فسیل‌ها و سنگواره‌هایی را که ثابت‌کننده تکامل و پیشرفت گونه‌ها از نوعی به نوع دیگر است، را بیابند. زمانی که به برخی سنگواره‌های میمون که به نظر آنها شبیه انسان بود دست یافتند، با کمال مسرت و شادمانی فریاد زدند: «دلیل اینجا است! آدمی از میمون تکامل یافته است!»

آنها در مورد ادعای خود این گونه فلسفه‌بافی کردند که حدود هشتاد میلیون سال پیش میمون‌ها از نظر ژنتیکی خود را برای تطابق با متغیرهای طبیعی ارتقا دادند. حدود چهارمیلیون سال پیش به راه رفتن بر روی دوپا به جای چهار پا روی آوردند. به این ترتیب از میمون‌ها جدا شدند و به‌مرور زمان رده جدیدی تشکیل دادند که به انسان امروزی انجامید!

اگر از اینها دلیل علمی مدعیان طلب شود، پاسخ آنها شباهت ژنتیکی موجود بین تیره انسان و تیره میمون و فسیل‌ها یا سنگواره‌هایی که ثابت‌کننده وقوع این تکامل برای به وجود آمدن یک تیره از دیگری به صورتی درهم‌تنیده و وجود واسطه‌ای بین انسان و میمون، می‌باشد.

دلیل آنها فقط «شباهت» است! و این واقعاً دلیلی مضحک و سخیف است. آیا وجود درصد مشخصی شباهت بین این تیره و آن یکی، به آن معنا است که این تیره از آن یکی مشتق شده است؟ و آیا این که ما تشابهی بین ببرها و گریه‌ها می‌یابیم، به این مفهوم است که مثلاً ببرها از گریه‌ها تکامل یافته‌اند؟! (1).

1. سایت قطره برای چشم‌اندازها و سخنرانی‌های شیخ یاسر حبیب، (نظر شما در مورد نظریه تکامل داروین چیست؟).

قابل دسترس در نشانی:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

رد: قوله «فدلیلهم هو "التشابه" فقط!» غیرصحيح، وواضح أنه قال هذا بسبب جهله بالأدلة التي يقدمها علم الأحياء التطوري والتي بينها وبيننا كيف تكون أدلة على التطور.

پاسخ: این سخن وی که «دلیل آنها فقط شباهت است!» نادرست می‌باشد، و به روشنی حکایت از آن دارد که وی به دلیل جهلی که نسبت به دلایل علم

زیست‌شناسی تکاملی - که بیان نمودیم - ارائه می‌دهد و اینکه چه دلایلی پشتوانه تکامل است، چنین سخنی را بیان می‌نماید.

وأما النمر فیبذو أنه یجهل أن النمر والقطط الألیفة فی علم الأحياء عبارة عن أفراد فصیلة واحدة هی فصیلة السنوریات (أو القططیات) وجميعها تطورت من أصل واحد قبل بضعة ملايين من السنین فقط، فالأمر لا یحتاج أن یضحك منه بل لابد أن یخجل من جهله وجرأته علی الكلام فی أمور لا یفقه منها شیئاً. انتهى.

در مورد ببرها نیز ظاهراً وی نمی‌داند که در علم زیست‌شناسی، ببرها و گربه‌های خانگی از افراد یک تیره که همان تیره گربه‌سانان هستند، محسوب می‌شوند و همه اینها چندمیلیون سال پیش از یک نیای مشترک و یکسان تکامل پیدا کرده‌اند. نیازی به خندیدن به این موضوع نیست، بلکه کسی که نسبت به آن بی‌اطلاع است و جرأت می‌کند در مسائلی که از آنها هیچ سررشته‌ای ندارد، اظهار نظر کند، باید شرمگین شود. پایان.

«لیکن التشابه بین الإنسان و بین الشامبانزي 99 بالمئة لا 96 فقط، بل لیکن أكثر من ذلك، إلا أننا لا یمكننا أن نجزم بأنهم كانا بالأصل من فصیلة واحدة ما دام هناك فارق بینهما ولو كان ضئیلاً، فما دام هناك فارق فإنه لا دلیل علمیا علی أنهما كانا من أصل واحد، ویبقى زعم هؤلاء مجرد تخمین لوجود التشابه»(2).

2. موقع القطرة لرؤی ومحاضرات الشیخ یاسر الحبیب. (ما هوردم علی نظریة (داروین) فی التطور؟). متاح علی:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

«بر فرض تشابه بین انسان و شامپانزه ۹۹ درصد است نه فقط ۹۶ درصد، و یا حتی بیشتر از آن؛ با این حال تا زمانی که بین این دو تفاوتی هرچند اندک و ناچیز وجود دارد، نمی‌توانیم با قطعیت بگوییم که این دو در واقع از یک تیره یکسان می‌باشند. تا زمانی که تفاوت برقرار است، هیچ دلیل علمی مبنی بر اینکه آنها از یک ریشه»

یکسان نشأت گرفته‌اند، وجود ندارد، و ادعای این افراد صرفاً تخمینی بر وجود شباهت خواهد بود، نه بیشتر. «(2).

2. همان منبع.

رد: معنی کلامه آن وجود فارق فی الـ DNA لفردین یمنع الجزم بكون الفردین من أصل واحد، وهذا الكلام غير صحيح فمثلاً الـ DNA لكل واحد من الأبناء هو عبارة عن خلطة معينة لـ DNA الأبوين والذين يقدم كل واحد منهما في كل خلية جنسية خلطة من جينات أبويه، أي إن كل واحد من الأبناء يمتلك خريطة جينية تختلف عن أخيه (عدا التوأم المتماثل)، ومع هذا الفرق في جينات الأخوين الشقيقين فيمكن الجزم من خلال تحليل الـ DNA أنهما أخوان شقيقان، إذن وجود اختلاف في الـ DNA ليس مانعاً بحد ذاته من الجزم بكون الفردین يرجعان لأصل مشترك.

پاسخ: مفهوم این سخن وی آن است که وجود تفاوت در DNA در دو فرد، مانع صدور حکم قطعی بر اصل مشترک برای این دو می‌باشد. این سخن نادرست است؛ چرا که به عنوان مثال DNA هر یک از فرزندان، عبارت است از آمیخته‌ای معین از DNA والدین که هر کدام از آن دو در هر نوبت سلول‌های جنسی با ترکیب جدیدی از ژن‌های والدین خود فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر هر یک از فرزندان دارای نقشه‌ای ژنتیکی هستند که با نقشه ژنتیکی برادرش تفاوت دارد (به جز دوقلوهای همسان). با وجود چنین تفاوتی در ژن‌های دو برادر، از طریق تحلیل و بررسی DNA با قطعیت می‌توانیم بگوییم که این دو با هم برادر هستند. بنابراین وجود اختلاف در DNA به‌خودی‌خود مانعی برای ارجاع دو نفر به یک اصل مشترک محسوب نمی‌گردد.

مع العلم أن الاستدلال بالـ DNA لمعرفة الأصل المشترك بين فصيلتين هو ليس تشابه الـ DNA عموماً، وإنما أدلة خاصة في الـ DNA مثل الفيروسات القهقرية الريتافيرس واندماج الكروموسوم الثاني لدى الإنسان الذي لا يزال مفصلاً لدى بقية القردة العليا. انتهى.

از سوی دیگر شباهت DNA تنها وجه استدلال برای شناسایی اصل مشترک دو تیره، به‌شمار نمی‌رود، بلکه شواهد خاصی برای آن در DNA مثل ویروس‌های پس‌گرد (رتروویروس) و ادغام کروموزم شماره‌ء دو در انسان که هنوز هم در دیگر انسان‌ریختها منفصل است، وجود دارد. پایان.

«فنحن نرى في الواقع الملموس أن هناك شخصا يولد لأبوين في روسيا مثلاً وآخر يولد لأبوين آخرين في المكسيك، وليس بينهما أية قرابة، ولا يشتركان في النسب إطلاقاً فكل منهما من عرق مختلف، ومع ذلك يتفق كونهما متشابهين إلى حد التطابق بسبب تشابه الصفات الجينية، فإذا شوهدا قيل أنهما توأمان، والحال أنهما ليسا كذلك إطلاقاً. فهذا أولاً؛ وهو أن التشابه بحد ذاته ليس دليلاً علمياً كافياً لإثبات ما زعمه أنصار نظرية التطور الدارويني. وأما ثانياً؛ أي ما يتعلق بالنقوضات على النظرية فهي كثيرة ومتنوعة غير أننا نقتصر منها على التالي:

إذا كان أصل الإنسان من القرد من باب التطور، فمن أين جاء القرد نفسه؟ يقول أنصار نظرية داروين أنه أيضاً تطور من جنس آخر، فإذا كان الأمر كذلك فلماذا لم تُكتشف أية أحافير تثبت مثلاً تطور القرد من الثعلب أو الذئب أو حتى التمساح؟! لماذا لم يجد علماء التنقيب والاستكشاف أحافير لتطور الزواحف من الأسماك مثلاً؟! أو لتطور الطيور من الحشرات؟! إذ النظرية تقول أن كل شيء إنما تطور من شيء آخر بفعل الطبيعة والتكيف معها، ومع هذا لم يجد هؤلاء شيئاً يثبت ذلك باستثناء زعمهم أن الإنسان متطور من القرد، وزعمهم هذا مبني كما قلنا على ملاحظتهم التشابه الجيني فقط، وهو ليس إلا سنة الله تعالى في خلقه».

«ما در صحنه واقعی، مثلاً فرزندی را می‌بینیم که از والدین روسی به دنیا آمده و فرزندی دیگر که از والدین مکزیکی است و بین این دو هم هیچ نوع قرابت و خویشی نمی‌باشد و به‌هیچ‌وجه در نسب با یکدیگر اشتراکی ندارند، چرا که هر یک متفاوت از

نژاد دیگری است، ولی پیش می‌آید که این دو به‌لایل وجود تشابه صفات ژنتیکی، بسیار شبیه هم می‌شوند و بیننده ممکن است آنها را دوقلو بداند و حال آنکه به‌هیچ‌وجه این گونه نیست.

بنابراین، اولاً تشابه به‌خودی‌خود دلیل علمی کافی برای اثبات آنچه طرفداران نظریه تکامل داروین می‌پندارند، نیست؛ ثانیاً نقض‌کننده‌های این نظریه بسیار فراوان و متعدد می‌باشند و ما ذیلاً فقط به یک مورد آن اشاره می‌کنیم:

اگر انسان از میمون تکامل یافته، خود این میمون از کجا آمده است؟ هواداران نظریه داروین می‌گویند وی نیز از یک جنس دیگر تکامل پیدا کرده است. اگر قضیه از این قرار باشد پس چرا هیچ سنگواره‌ای که ثابت کند مثلاً میمون از روباه یا گرگ یا حتی تمساح تکامل یافته به‌دست نیامده است؟! چرا باستان‌شناسان و کاوشگران، به‌عنوان مثال سنگواره‌های تکامل خزندگان از ماهی‌ها را به‌دست نیاوردند؟! یا چرا شواهد تکامل پرندگان از حشرات را پیدا نکرده‌اند؟! این نظریه بر این باور است که هر چیزی به‌وسیله عملکرد طبیعت و جهت تطابق با آن از چیز دیگری تکامل یافته است، با این حال اینها چیزی که ثابت‌کننده این مطلب باشد، نیافتند، به استثنای انسان که به زعم آنها از میمون تکامل یافته و این گمانشان نیز همان طور که پیشتر گفتیم، فقط مبتنی بر وجود شباهت ژنتیکی است و حال آنکه این چیزی جز سنت خدای متعال در خلقتش، نمی‌باشد».

رد: الشبه بين إنسان وآخر ليس بينهما نسب قريب سببه أن بينهما نسب بعيد فمثاله الذي يريد أن يرد به نظرية التطور يثبتها وليس العكس، أما القردة العليا فهي متطورة عن قردة سبقتها وهذه متطورة عن حيوانات تشبه الليموريات وهذه متطورة عن لبائن أخرى والأحافير موجودة، أما تطور الزواحف عن الأسماك فتوجد أيضاً أحافير لإثبات هذا الأمر هذا إضافة إلى الأدلة الجينية التي تتراكم يوماً بعد يوم.

پاسخ: شباهت بین یک انسان و فرد دیگری که نسبت نزدیکی با هم ندارند، به این دلیل است که بین آنها قرابت دوری وجود دارد. مثالی که وی با آن می‌خواهد نظریه تکامل را رد کند، ثابت‌کننده این نظریه است، نه عکس آن. نخست‌سانان بزرگ(*) از نخست‌سانانی که پیش از آنها بودند تکامل

یافته‌اند و آنها نیز از حیوانات مشابه لمورها (**)، که آنها نیز خود از پستانداران دیگر تکامل پیدا کرده‌اند و سنگواره‌هایشان نیز موجود است. در خصوص تکامل خزندگان از ماهی‌ها نیز، علاوه بر ادله ژنتیکی که روزبه‌روز بر شمار آنها افزوده می‌شود، سنگواره‌هایی وجود دارد که ثابت‌کننده این مطلب است.

(*)-نخستی‌های بزرگ Greatapes شامل گوریل، شامپانزه، بونوبو و اورانگاتون می‌باشند. (مترجم)

(**)- لمورها گروه ویژه‌ای از نخستی‌ها هستند که تنها در ماداگاسکار و جزایر کومورو یافت می‌شوند. آنها جانورانی اجتماعی هستند و دست و پایی دراز، پنجه‌ها و انگشتانی انعطاف‌پذیر و پوزه‌ی بلند دارند. راسته‌ی نخستیان (پریمات‌ها) به سه تیره تقسیم می‌شود: لمورها، میمون‌ها و انسان‌وارها. (مترجم)

أما الطيور فهي لم تتطور عن الحشرات ليطلب أحدهم أحافير وسطية بينها وبين الحشرات بل الطيور متطورة عن زواحف وهي ما تبقى من الديناصورات بحسب تصنيف الأحياء. انتهى.

اما پرندگان، از حشرات تکامل نیافته‌اند تا کسی بخواهد به‌نبال سنگواره‌های میانی بین پرندگان و حشرات بگردد. پرندگان از خزندگان تکامل یافته‌اند که خود آنها نیز از دید علم دسته‌بندی موجودات زنده، از بازمانده‌های دایناسورها هستند. پایان.

«لاحظ مثلا أن أحافير الديناصورات أقدم بكثير وبملايين السنين من الأحافير التي وُجدت للقردة، والأصل أن هناك تطورا، فلماذا لم تُكتشف أحافير لديناصور مثلا بدأ بالتطور إلى فيل أو زرافة؟! إن كونهم قد وجدوا أحافير لقردة يشابهون في هياكلهم الإنسان لا يعني أن التطور ثابت، وإلا لكان من الضرورة وجود أحافير لتطور الديناصورات إلى فيلة، أو تطور الكائنات الحية الأخرى من جنس إلى جنس آخر، وذلك مفقود البتة».

«بعنوان مثال ملاحظه کنید که سنگواره دایناسورها بسیار کهنتر و میلیون‌ها سال قدیمی‌تر از سنگواره‌هایی است که از میمون‌ها یافت شده. اگر اصل بر تکامل باشد، چرا به عنوان مثال سنگواره‌های دایناسورهایی که شروع به تکامل به فیل یا زرافه کردند، کشف نشده است؟! اینکه از میمون‌ها سنگواره‌هایی یافته‌اند که ترکیب بدنشان مشابه انسان است، به معنای اثبات تکامل نیست، چون در این صورت می‌بایست سنگواره‌هایی از تکامل دایناسورها به فیل یا تکامل جانداران از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر نیز یافت می‌شد و حال آنکه قطعاً چنین سنگواره‌هایی پیدا نشده‌اند».

رد: الفيلة والزرافات لبائن وتطورت من لبائن سبقتها ولم تتطور من الديناصورات، والأحافير الوسطية بين الأنواع في التطور ليست مفقودة الآن بل اكتشفت أحافير وسطية كثيرة جداً، نعم بعضها مفقود وهذا أمر طبيعي فلا يوجد أحد يتوقع أن يجد كل الأحافير وأنه وافر الحظ إلى درجة أن الطبيعة تحفظ له كل الأنواع الوسطية المنقرضة ويوفق هو للعثور على كل أماكن تواجدها. انتهى.

پاسخ: فیل و زرافه پستاندارند و از پستانداران پیش از خود تکامل یافته‌اند، نه از دایناسورها. امروزه سنگواره‌های میانی بین گونه‌ها در تکامل گمشده نیستند، بلکه سنگواره‌های میانی بسیار زیادی کشف شده است. البته برخی از آنها مفقود هستند و این طبیعی است؛ زیرا هیچ کس توقع ندارد که تمام سنگواره‌ها را بیابد و انسان باید خیلی خوش‌شانس باشد تا طبیعت تمام گونه‌های میانی منقرض‌شده را برای او حفظ کند و او موفق شود به تمام محل‌های استقرار این سنگواره‌ها دسترسی پیدا کند! پایان.

«على فرض ثبوت فرضية التطور؛ فلماذا لا نشاهدها الآن ولو من قبيل المقدمات؟».

«به فرض ثابت شدن فرضیه تکامل، چرا ما اکنون آن را مشاهده نمی‌کنیم، هرچند در حدّ مقدمات و پیش‌زمینه‌هایش؟!».

رد: التطور يصنف علمياً وفي كل الجامعات العريقة حول العالم على أنه نظرية ونظرية مقبولة من كل الجامعات والمعاهد والجامع العلمية العريقة حول العالم، وكل ما تنبأت به نظرية التطور فقد وجد أنه مطابق للواقع، والنظريات العلمية تقيم على هذا الأساس أي مدى مطابقة تنبؤاتها للواقع.

پاسخ: تكامل صبغهء علمى دارد و در تمام دانشگاههاى معتبر سراسر جهان، آن را به عنوان يك نظريه و نظريه‌اى كه مقبول همهء دانشگاهها، مؤسسات و محافل علمى وزين در جهان است قبول دارند. اکنون مشخص شده كه تمام پیش‌بینی‌های نظریهء تكامل با واقعیت منطبق است. اصولاً قوت و ضعف نظريات علمى را بر اين اساس مى‌سنجند، يعنى بر اساس مقدار مطابقت پیش‌بینی‌های آنها با واقعیت.

والتطور ومقدماته موجودة في كل مكان على الأرض مثل تطور الفيروسات والبكتريا المرضية لمقاومة العلاج، ومثل فراشات الثورة الصناعية وعيون الاسكيمو، بل يمكن الآن تجربة التطور في المختبر من خلال تغيير التركيبة الجينية لبعض الكائنات الحية وإنتاج كائنات جديدة. انتهى.

تكامل و مقدمات آن در همه جای زمین موجود است؛ مانند تکامل ویروسها و باکتری‌های بیماری‌زای مقاوم در برابر درمان، پروانه‌های دوران انقلاب صنعتی و چشمان اسکیموها. حتی اکنون نیز می‌توان تکامل را از طریق تغییر ترکیب ژنتیکی برخی جانداران و تولید موجودات جدید در آزمایشگاه، تجربه نمود. پایان.

«إن داروين وأصحابه يقولون ان فئة من القروء بدأت بالتطور من خلال تكيفها مع متغيرات الطبيعة، فتمرّسوا على المشي على قدمين بدلا من أربع، وقوموا بذلك اعوجاجات عظامهم، وأثر ذلك في نسلهم فأصبح ما يتناسل منهم يمشي أيضا على

اثنين بالتوارث. والسؤال هو لماذا لا نشاهد مثال ذلك اليوم؟ فإن هناك كثيرا من القردة المدربة التي تستطيع المشي على اثنين أكثر من المعدل الطبيعي لسائر القردة الأخرى التي لا تستطيع ذلك لأكثر من بضع خطوات محدودة، فلماذا نجد أن هذه القردة المدربة عندما تتناسل لا تؤثر في طبيعة مشي نسلها حتى مع التعاقب والمخالطة بل تبقى تمشي على أربع وتحتاج لتدريب جديد حتى تمشي على اثنين؟!».»

«داروين و طرفداران او می گویند گروهی از میمون‌ها به وسیله سازگاری با تغییرات طبیعی شروع به تکامل نموده‌اند. آنها به جای راه رفتن بر روی چهار پا، آموزش دیداند که بر روی دو پا راه بروند و به این ترتیب کجی استخوان‌هایشان را برطرف کرده‌اند. این موضوع در نسل آنها نیز اثر گذاشت و منجر شد به اینکه بچه‌های آنها نیز طبق وراثت، بر روی دو پا راه بروند. سؤال این است که چرا ما مشابه چنین چیزی را امروز شاهد نیستیم؟ میمون‌های آموزش دیده زیادی هستند که نسبت به دیگر میمون‌ها، بیش از میانگین طبیعی می‌توانند بر روی دو پا راه بروند، دیگر میمون‌ها قادر نیستند بیش از چند گام چنین کنند. پس چرا نمی‌بینیم این میمون‌های آموزش دیده به‌نگام تولیدمثل، این اثر را به نسل‌های بعد از خود منتقل کنند، بلکه نسل‌های بعد همچنان بر روی چهار پا راه می‌روند و برای راه رفتن روی دو پا نیاز به آموزش جدید دارند؟!».»

رد: مشي هذه القردة المدربة مجرد عادة والعادات لا تنتقل وأي شيء يحصل بتأثير خارجي لا ينتقل، فالصفة التي تنتقل بالوراثة هي الصفة الجينية وليست الصفات العارضة كمشي قرد على قدمين نتيجة التدريب، أو ختان ذكور الإنسان، وحقيقة هذه الإشكالات تبين فيما تقدم مدى سطحية من يطرحها وجهله بأبسط الأمور العلمية المتعلقة بالتطور ومع انغماسه بالجهل تجده يجرأ وبكل وقاحة ويشكل على مسألة علمية كالتطور وهو لا يكاد يفهم منها شيئا. انتهى.

پاسخ: راه رفتن این میمون آموزش دیده صرفاً یک عادت است، و عادت‌ها و هر چیزی که از عامل بیرونی نشأت بگیرد انتقال نمی‌یابد. صفتی که با

وراثت منتقل می‌شود، صفت ژنتیکی است و صفات عارضی مانند راه رفتن میمون بر روی دو پا بر اثر آموزش یا ختنه شدن فرزند مذکر انسان این گونه نیستند. پیشتر مشخص شد کسی که چنین اشکالی را مطرح می‌کند، بسیار سطحی‌نگر است و از ساده‌ترین امور علمی مربوط به تکامل اطلاعی ندارد، و با وجود جهل مفروطی که به آن دچار است، این جرأت را دارد که در کمال وقاحت بر مقولهء علمی تکامل اشکال بگیرد و حال آنکه از آن چیزی نمی‌فهمد. پایان.

«لماذا لا نجد مثلا أن الإنسان الذي درّب نفسه بحيث يتمكن من أن يأكل فئات الأحجار دون أن يؤثر ذلك على معدته لا نجد أبناءه ولا أحفاده ولا أحفاد أحفاده يحملون هذه الصفة أيضا بالتوارث؟! لماذا نجد أن الذي يولد وله ستة أصابع في اليد الواحدة فيكون ذلك تغيرا جينيا فيه، لماذا نجد أنه عندما يتزوج وينجب فإن ابنه يكون ذا خمسة أصابع ولا يتوارث صفة أبيه ويتطور بتطوره؟! إن ذلك لأن التأثيرات الخارجية على الجينات لا ينتج عنها أي تطور».

«به عنوان مثال چرا انسانی را نمی‌یابیم که خودش را به گونه‌ای تربیت کرده باشد که بتواند قله‌سنگها را بدون تأثیرگذاری بر معده‌اش بخورد، و فرزندان، نوه‌ها و نوه‌های نوه‌های این ویژگی را از طریق وراثت به‌دست آورند؟! کسی که به دلیل تغییرات ژنتیکی، با شش انگشت در یک دست به دنیا می‌آید، چرا پس از ازدواج و بچه‌دار شدن، پسرش پنج انگشت دارد و این صفت را از پدرش به ارث نبرده و همچون او تکامل نیافته است؟! دلیل این امر آن است که تأثیرات بیرونی بر ژنها، هیچ تکاملی را به دنبال ندارد».

رد: الصفة الجينية ليس ضرورياً أن تورث، فربما يحصل طفر جيني عند إنسان ولكن لا ينتقل الجين الطافر للأبناء، وربما ينتقل لبعضهم دون بعض، وإثبات التطور يكفيه أن الصفات الجينية يمكن انتقالها بالوراثة. انتهى.

پاسخ: ضرورتی ندارد که یک صفت ژنتیکی حتماً به ارث برده شود. چه بسا جهش ژنتیکی در انسان رخ بدهد ولی ژن جهش‌یافته به فرزندان او منتقل نگردد، و یا ممکن است به برخی از فرزندان منتقل شود و به برخی دیگر خیر. برای اثبات تکامل همین بس، که صفات ژنتیکی از طریق وراثت می‌توانند منتقل شوند. پایان.

«بالعودة إلى أصل نشوء الكون، يقول أنصار نظرية داروين أنه جاء بمحض الصدفة وأن التطور والارتقاء هو الذي كوّن هذه الكائنات الحية بأجناسها وأنواعها، فإذا سئلوا عن المادة الطبيعية الأولى التي سببت هذا النشوء والتطور قالوا إنها نبضة الطاقة، فمن أين جاءت هذه النبضة؟ يعترفون بأنهم لا يعرفون الجواب. وعلى تقدير ذلك فإن هؤلاء الماديين يعترفون بأن هناك مؤثراً في نشوء الكون وهو نبضة الطاقة، بينما نحن الإلهيون نقول ان هذا المؤثر هو الله تبارك وتعالى، فأبي القولين أقرب إلى العقل؟ أن تقوم نبضة بكما صماء لا تعقل ولا تعلم ولا تشعر بإنشاء كل هذا الكون الرحب الدقيق العظيم ام أن تقوم ذات مدركة عالمة شاعرة بذلك؟!».

«در خصوص بازگشت به منشأ پیدایش هستی، هواداران نظریه داروین می‌گویند هستی از روی تصادف محض پدید آمده و تکامل و ارتقا، عامل به‌وجود آمدن این موجودات زنده در سردها و گونه‌های مختلف می‌باشند. اگر در مورد ماده اولیه طبیعی که این پیدایش و تکامل را باعث گشته، از آنها سؤال شود، می‌گویند پالس انرژی. این پالس از کجا آمده است؟ خود اعتراف می‌کنند که پاسخی ندارند. بر این اساس، این مادی‌گراها معترفند مؤثری در پیدایش هستی وجود دارد که همان پالس انرژی است در حالی که ما الهیون می‌گوییم این مؤثر همان خداوند متعال است. کدام سخن به عقل نزدیکتر است: اینکه یک پالس گنگ و کر که نه تعقل می‌کند، نه می‌داند و نه احساس دارد، این هستی گسترده، دقیق و عظیم را به‌وجود آورده یا یک ذات آگاه، دانا و باشعور؟».

«إن مثل القول الأول كمثل من يقول بأن هناك انفجاراً حصل في مطبعة، وبمحض الصدفة وقعت الحروف المطبعية على أوراق واتفق أن شوهدت بعد ذلك وقد انتظمت في مقطوعة نثرية أو شعرية رفيعة الأدب عميقة البيان! فهل هذا معقول؟! يقولون هو ليس معقولاً بلحاظ سرعة التغير إذ لا يمكن حصول ذلك بهذه السرعة أما مع مرور ملايين السنين فإن ذلك ممكن، وردنا هو أنه كلما تقادم الزمن كلما كان احتمال وقوع الخطأ أكثر، إذ المفروض أن يأتي الحرف الكذائي بعد الحرف الكذائي في الموقع المناسب ليكون كلمة صحيحة ثم عبارة صحيحة ثم مقطوعة صحيحة، ونسبة وقوع الخطأ تتعاضم كلما قلت الاحتمالات بمرور الزمن، فإذا لم يكن تكون القصيدة الشعرية ممكناً في بداية الانفجار فلا شك أنه يستحيل بعد ذلك لتضاؤل فرص الصحة في تكوينها».

«مَثَلُ سَخْنِ أَوَّلِ مِثْلِ كَسَى اسْتِ كِه مِي گَوِيد بَا رُوی دَادِن اِنْفَجَارِی دَر یَك چَاپْخَانِه وَ اَز رُوی تَصَادِف، حُرُوفِ تَايِیِی بَر رُوی كَاغْذ قَرَار گِرْفْتِه وَ اِتْفَاقاً دِیدِه شُدِه كِه پَس اَز اَن، یَك قَطْعِه نَثْر یَا یَك شَعْر بَا اَدْبِیَاتِ سَتْرگ وَ دَارای مَعَانِی ژَرْف بَه وُجُود اَمْدِه اسْت. اَیَا چِنین چِیزِی مَعْقُول اسْت؟!»

می‌گویند این رویداد بر اساس سرعت تغییر، معقول نیست زیرا دستیابی به آن با چنین سرعتی امکان‌پذیر نمی‌باشد ولی با گذشت میلیون‌ها سال شدنی است. ما پاسخ دادیم که هر چه زمان بیشتری سپری شود، احتمال وقوع خطا بیشتر می‌شود. زیرا باید فلان حرف پس از فلان حرف در جای مناسب بنشینند تا کلمه صحیح، سپس عبارت صحیح و بعد بخش صحیح، تشکیل شود. هر چه با گذشت زمان احتمالات کمتر شود، وقوع خطا بیشتر می‌شود. بنابراین اگر پیدایش یک قصیده در آغاز انفجار امکان‌پذیر نیست، بیشک پس از آن، به دلیل کم شدن فرصت‌های صحیح در تکامل، به وقوع پیوستنش امکان‌پذیر نخواهد بود».

رد: سوق مثال الصدفة لمقارنته مع ما يطرح في نظرية التطور غير صحيح؛ لأن التطور تراكمي وليس طفري كما يتوهم ولهذا فلا يصح إشكال الصدفة، أما بقية كلامه أعلاه فهو هراء ولكن سأبين كيف أن خطأ النسخ أو الطفر الجيني العشوائي يؤدي إلى التطور حيث إنه كما يظهر من كلامه لا يفهم شيئاً مما تطرحه نظرية التطور، فنظرية التطور تقول (وهذا أمر مثبت

بالتجربة) إنَّ الخطأ في النسخ الجيني يمكن أن يكون ضاراً ويمكن أن يوفر صفة تحسين وإذا كان ضاراً فلن يبقى لينتقل لجيل لاحق بسبب الانتخاب الطبيعي؛ لأنه سيمثل عاقبة لمن يحمله ويمنعه أو يعيقه من التنافس مع أقرانه ولهذا فهو لن يتراكم، أما الطفر المفيد فسيتراكم لأنه يعطي الكائن الحي صفة تفضيل على أقرانه ولهذا يثبت الانتخاب الطبيعي هذه الصفات وتتراكم، وهكذا يحصل التطور بسلاسة. انتهى.

پاسخ: مطرح کردن مثال تصادف با آنچه در نظریه تکامل مطرح می‌شود، روا نیست؛ زیرا تکامل - بر خلاف پندار عده‌ای - انباشتی است نه جهشی؛ بنابراین اشکال تصادف بر آن وارد نمی‌باشد. دیگر سخنان وی در بالا نیز سخنان بی‌مایه‌ی بیش نیست، ولی من توضیح می‌دهم که چگونه بروز اشتباه در همانندسازی ژنتیکی یا جهش ژنتیکی تصادفی به تکامل منجر می‌شود. البته از سخنان وی پیدا است که او از آنچه نظریه تکامل مطرح می‌کند، چیزی نمی‌داند. نظریه تکامل می‌گوید بروز اشتباه در همانندسازی ژنتیکی ممکن است زیان‌بار و یا ویژگی بهبودیافته‌ی را به‌دنبال داشته باشد. چنین چیزی با آزمایش ثابت شده است. اگر ضروری به‌همراه داشته باشد، اصولاً طبق انتخاب طبیعی، باقی نمی‌ماند تا بخواهد به نسل بعدی انتقال یابد؛ چرا که مانعی برای حامل خود به‌شمار رفته و رقابت او با هم‌نوعانش را دشوار می‌سازد و در نتیجه انباشته نمی‌گردد. اما جهش سودمند انباشته می‌شود زیرا جاندار را از ویژگی برتری در قیاس با هم‌نوعانش بهره‌مند می‌سازد و از همین رو انتخاب طبیعی این صفات را تثبیت و انباشته می‌گرداند. به این ترتیب تکامل در نژادها به‌وقوع می‌پیوندد. پایان.

«مع كل التطور العلمي الذي وصل إليه البشر حتى استطاعوا غزو القمر والكواكب بتكوين الأجهزة والمعدات الدقيقة، فإنهم لم يستطيعوا حتى الآن تكوين خلية حية واحدة من مواد كيميائية كما طرحته نظرية داروين واعتبرته أمراً بسيطاً، وقد اعترف العلماء بأن تكوين خلية حية أمر مستحيل لأن الخلية معقدة التركيب إلى حد معجز للبشر. وهذا يبطل نظرية داروين في أن أصل الخلية الحية تكوّن من المواد الأولية

الکیمیایویة الطبیعیة، إذ إن ما افترضوه هو أن الطبیعة هی التي کونت الخلیة الحیة، ومع ملاحظه أن الطبیعة غیر عاقلة فکیف یمکن القبول بأن الإنسان العاقل - وهو ابن الطبیعة نفسها علی قولهم - لا یمتطیع أن یکون الخلیة مع أنه یمتلك الرشد الذهنی الذی لا تمتلکه الطبیعة الجامدة؟!».

«با تمام پیشرفت‌های علمی که بشر به آنها دست یافته، و حتی توانسته با ساخت ابزار و تجهیزات دقیق بر ماه و ستارگان پا بگذارد، تاکنون نتوانسته‌اند یک سلول زنده را از مواد شیمیایی به‌وجود آورند آن گونه که نظریه داروین به آن اشاره می‌کند و آن را عملی ساده می‌انگارد. دانشمندان معترفند به اینکه ساخت یک سلول زنده غیرممکن است؛ زیرا سلول به حدی ساختار پیچیده‌ای دارد که بشر را کاملاً درمانده می‌سازد. این باطل‌کننده نظریه داروین است که می‌گوید اصل سلول زنده از مواد شیمیایی اولیه طبیعی تشکیل شده است. آنچه آنها فرض گرفته‌اند، این است که سازنده سلول زنده، طبیعت است. با توجه به اینکه طبیعت عاقل نیست، پس چطور می‌توان پذیرفت که انسان عاقل - که او نیز طبق گفته ایشان فرزند طبیعت است - نمی‌تواند یک سلول را به‌وجود آورد و حال آنکه انسان از یک رشد ذهنی برخوردار است که طبیعت جامد را از آن بهره‌ای نیست؟!».

رد: حیاة الخلیة الحیة هی الكروموسومات وتم تصنیع کروموسومات من مواد کیمیائیة فی المختبر وتمكنت من نسخ نفسها وبأعداد هائلة، وأشکل بعض الجهلة بأن ما تم صنعه هو الكروموسومات فقط وليس سائتوبلازم للخلیة، وهذا الإشکال حقیقة لمن يفهم هو کمن یقول لمن قام بصنع طائرة نفاثة أتحداک أن تصنع الصبغ الذی ستلون به هذه الطائرة.

پاسخ: حیات سلول زنده در واقع همان کروموزومها هستند و ساخت کروموزوم در آزمایشگاه از مواد شیمیایی صورت گرفته است و این کروموزم توانسته خود را به تعداد بسیار زیاد، تکثیر و همانندسازی کند. اشکالی که برخی افراد نادان گرفته‌اند این است که آنچه در آزمایشگاه و توسط انسان ساخته شده، فقط کروموزومها هستند و نه سیتوپلاسم سلول. این اشکال از

دید افراد آگاه مانند آن است که کسی به فردی که هواپیمای جت ساخته بگوید: اگر می‌توانی رنگ بساز، تا به‌وسیله آن این هواپیما رنگ‌آمیزی شود!

طیب، إذا صنعوا لكم الساييتوبلازم هل ستلحدون معهم؟!!!

بسیار خوب، آیا اگر برای شما سیتوپلاسم را بسازند، با آنها به خداناباوری روی می‌آورید؟!!!

المفروض أن يكون الإشكال تاماً أو على الأقل ذا قيمة علمية، وليس بهذه السطحية والسذاجة التي تشير بوضوح إلى جهل صاحبها. انتهى.

اشکال یا باید دقیق و کامل باشد یا حداقل از ارزش علمی برخوردار باشد، نه اینکه چنین ساده و سطحی باشد که به‌وضوح از جهل صاحب خود حکایت کند. پایان.

«هذه ليست سوى ردود سريعة على النظرية الباطلة السخيفة، والتفصيل نتركه إلى مقام آخر، وعلى أية حال فإننا لسنا بخاسرين شيئاً بعد انتقالنا إلى القبر إذا لم نؤمن بنظرية داروين وتبين أنها صحيحة - من باب فرض المحال - أما هم فسيخرون كثيراً عندما ينتقلون إلى القبر ويتبين لهم صحة ما نقول من وجود إله خالق تبارك وتعالى! فأبي الخياراتين يأخذ به العاقل؟!».

«اینها فقط پاسخ‌هایی سریع بود که بر یک نظریه باطل و نابخردانه ارائه شد و ما قضیه را در جایی دیگر به تفصیل شرح خواهیم داد. به هر حال اگر ما نظریه داروین را باور نداشته باشیم، پس از انتقال به قبر اگر مشخص شود که این نظریه درست بوده - به فرض محال - ضرری نکرده‌ایم؛ ولی آن گاه که آنها به قبر می‌روند و برایشان روشن می‌شود که آنچه ما در باب وجود خدای خالق متعال می‌گوییم صحیح

است، خسارت سنگینی دامن‌گیرشان خواهد شد! فرد عاقل کدام گزینه را انتخاب می‌کند؟!».

رد: تبیین اعلاہ قیمة ردودہ علی نظریة التطور والحکم نترکہ للقارئ. انتهى.

پاسخ: پیشتر ارزش ردیہایی کہ بر نظریہ تکامل وارد نموده است، مشخص شد و ما قضاوت را به خوانندگان واگذار می‌کنیم. پایان.

«أما عن نصيحتنا لك لتحصيل الثقافة اللازمة، فراجع روايات وبيانات أئمتنا الأطهار (عليهم السلام) في التوحيد، وتجدها مثلا في بحار الأنوار كثيرا تحت هذا الباب. وارجع كذلك إلى دروسنا الحوزوية في علم الكلام وخاصة مبحث إثبات الصانع فلعلها تفيدك إن شاء الله تعالى، ولا بأس بأن تطلع على كتاب لأحد علماء علم الأحياء وهو الاسترالي ميشيل دانتون بعنوان "نظرية في أزمة" وفيه ينقض نظرية داروين بالبراهين والأدلة.

وفقكم الله لجوامع الخير في الدنيا والآخرة. والسلام. 26 من ذي الحجة لسنة 1427 من الهجرة النبوية الشريفة»(1).

۱. موقع القطرة لرؤى ومحاضرات الشيخ ياسر الحبيب. ما هو ردكم على نظرية (داروين) في التطور؟. متاح على:

<http://alqatrah.net/question/index.php?id=173>

«نصیحت ما به شما این است کہ فرهنگ لازم را بدست آورید و به روایات و سخنان ائمه اطهار ما (علیهم السلام) در باب توحید رجوع کنید. به عنوان مثال در بحار الانوار احادیث بسیاری در این باب می‌یابید. همچنین به دروس حوزوی ما در علم کلام و به ویژه بحث اثبات صانع مراجعه نمایید. امید است به خواست خدا برای شما سودمند باشد. همچنین بد نیست کتاب "تکامل، نظریه‌ای در بحران" اثر مایکل دنتون(*)، یکی از دانشمندان استرالیایی علم زیست‌شناسی را مطالعه کنید. وی در این کتاب با شواهد و دلایل، نظریه داروین را نقض می‌کند. خداوند شما را در جمیع خیر دنیا و آخرت توفیق دهد. والسلام. ۲۶ ذی حجه سال ۱۴۲۷ از هجرت شریف پیامبر».

(*)- مایکل دنتون (Michel Denton) (متولد ۱۹۴۳) نویسنده و زیست‌شناس بریتانیایی - استرالیایی است. وی در سال ۱۹۷۴ دکترای بیوشیمی خود را از کالج سلطنتی لندن دریافت نمود. وی در سال ۱۹۸۵ کتاب “تکامل، نظریه‌ای در بحران” (Evolution: A Theory in Crisis) را منتشر کرد. وی در این کتاب خود را از طرفداران نظریه تکامل و مخالف آفرینش ناگهانی می‌داند و انتقاداتی را که متوجه نئوداروینیسم یا داروینیسم جدید می‌داند، در این کتاب ذکر می‌کند. (مترجم)